

قصیده «شاهد جان» از خاقانی و ممدوح آن

محمد رضا ترکی^۱

چکیده

قصیده با مطلع «مرا صبحدم شاهد جان نماید...» با ردیف «نماید» که می‌توان آن را اختصاراً قصیده شاهد جان نیز نامید، از سروده‌های حسان العجم خاقانی شروانی است. اجماعی در میان کاتبان نسخه‌های خطی دیوان و مصححان آن و محققان خاقانی‌شناس در مورد ممدوح یا ممدوحان این قصیده وجود ندارد. بر اساس آنچه در تصحیح مرحومان عبدالرسولی و سجادی آمده این قصیده به دو تن، یعنی سیف‌الدین فرمانروای شماخی و ابوالمظفر اخستان بن منوچهر شروان‌شاه تقدیم شده است. بر اساس برخی منابع سیف‌الدین دارای دربند و سیف‌الدین صاحب موصل ممدوح این قصیده معرفی شده‌اند. در این مقاله ضمن طرح دیدگاه‌های مختلف در مورد مخاطب یا مخاطبان این قصیده، با در نظر گرفتن شواهد و قراین درون‌متنی و کمک گرفتن از دیگر سروده‌های خاقانی و نیز منشآت او و منابع تاریخی موجود، به نقد دیدگاه‌های مختلف در زمینه هویت ممدوح یا ممدوحان قصیده می‌پردازیم و تلاش می‌کنیم هویت ممدوح یا ممدوحان آن را شناسایی کنیم. **واژگان کلیدی:** خاقانی شروانی، دیوان خاقانی، منشآت، ممدوحان خاقانی، سیف‌الدین دارای دربند، سیف‌الدین صاحب موصل، اخستان.

مقدمه

قصیده خاقانی با مطلع: «مرا صبحدم شاهد جان نماید...» قصیده ای است در ۱۱۵ بیت و دو مطلع (دیوان خاقانی، صص ۱۲۷-۱۳۲). این قصیده را به اختصار می‌توان قصیده «شاهد جان» نیز نامید. این قصیده به جز از نسخه «ص» (متعلق به صادق انصاری) در سایر نسخ مورد اعتماد در تصحیح مرحوم سجادی آمده است. نسخه «ل» (بریتیش میوزیوم لندن) که نسخه اساس مرحوم سجادی است، چون عنوان قصاید را نیاورده، در ابتدای این قصیده نیز به ممدوح و مخاطب آن اشاره ای ندارد، اما نسخه «مج» (مجلس شورای اسلامی به شماره ۹۷۶) بر پیشانی قصیده مکتوب کرده است: «در مدح سیف‌الدین صاحب موصل» و نیز در ابتدای قصیده در نسخه «پا» (کتابخانه ملی پاریس) آمده: «در مدح ملک‌الملوک المغرب سیف‌الدین دارای دربند گوید» (خاقانی، ۱۳۶، ص ۱۲۷). از میان نسخه‌های خطی که مورد توجه مرحوم سجادی قرار نگرفته، نسخه آستان قدس (به شماره ۴۶۴۴) به تاریخ تحریر ۸۴۷ ق، ممدوح را «السلطان سیف‌الدوله و الدین» معرفی کرده و نسخه همان کتابخانه (به شماره ۸۳۶۸) به تاریخ ۸۹۸ ق، از ممدوح با عنوان اجمالی «سیف‌الدین عُفرله» یاد کرده، اما نسخه ۱۷۸۲/۳۰۶۰ کتابخانه ملی (میکروفیلم شماره دانشگاه تهران) ۱۹۶۶ ممدوح را «خاقان اعظم جلال‌الدین اخستان بن منوچهر» دانسته و نسخه ۴۳ ج دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (میکروفیلم شماره ۷۳۵۱ دانشگاه تهران) نیز پس از قصیده «افشانداند» که در ستایش اخستان است این قصیده را آورده و در عنوانش نوشته است: «ایضاً له فی مدحه».

در سرآغاز قصیده در چاپ سجادی نیز در مورد ممدوح چکامه آمده است: «مدح سیف‌الدین فرمانروای شماخی و ابوالمظفر شروان‌شاه». به نظر می‌رسد که مرحوم سجادی در این زمینه از نظر مرحوم عبدالرسولی تبعیت کرده است که در آغاز قصیده در تصحیح خویش آورده‌اند: «در مدح سیف‌الدین اتابک منصور فرمانروای شماخی و خاقان کبیر ابوالمظفر شروان‌شاه» (خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۱۲۵) مرحوم سجادی یقیناً در تعیین ممدوحان به محتوای قصیده نیز توجه داشته است.

اما پیش‌تر از مرحومان عبدالرسولی و سجادی، استاد فروزان‌فر در سخن و سخنوران (ص ۶۳۸) در مورد ممدوح این قصیده داوری کرده و مخاطب آن را یک نفر، به نام «سیف‌الدین اتابک منصور حکمران شماخی» دانسته و در مورد او نوشته است:

نژاد و آغاز و انجام شهریاری وی پدید نیست. در بعضی از نسخ *دیوان خاقانی* [منظور کلیات خاقانی چاپ هند است] ابیاتی است که در آن‌ها سیف‌الدین «سر آل بهرام و خاقان اکبر» خوانده می‌شود، و اگر این بیت‌ها الحاقی نباشد او هم یکی از خاندان شروان‌شاهان خواهد بود.

این مسلّم است که سیف‌الدین اتابک منصور در شروان فرمانروایی و با سلجوقیان پیوند داشته؛ چه خاقانی او را شاه شروان و افسر آل سلجوق می‌خواند، ولی زمان حکومتش نامعلوم است و در *دیوان خاقانی* بیش از یک چامه به نام وی نیست.

به نظر می‌رسد دیدگاه مصححان *دیوان خاقانی*، یعنی مرحومان عبدالرسولی و سجّادی، مورد قبول اغلب محققان و شارحان معاصر خاقانی نیز قرار گرفته است. تنها کسانی که نظری متفاوت ابراز کرده‌اند غفّار کندلی هریسچی و محمد استعلامی هستند. کندلی که از محققان جمهوری آذربایجان در روزگار شوروی سابق است، در کتاب *خاقانی شروانی؛ حیات، زمان و محیط* (صص ۵۱۳-۵۱۴) ممدوح اول قصیده را اتابک ایلدگز (متوفی ۵۷۱ق) و ممدوح دوم را اخستان شروان‌شاه دانسته و با توجه به روابط تاریخی شروان‌شاهان با اتابکان ایلدگری و اینکه در سال‌های کشمکش میان ابخاز و شروان، دولت اخستان به ایلدگرها متکی بوده، ضمناً به نقد نظر فروزان‌فر نیز پرداخته و نوشته است:

قصیده خاقانی با ردیف «نماید» از این لحاظ بسیار جالب توجه است. قصیده به نام سیف‌الدین، فرمانروای شماخی و ابومظفر شروان‌شاه است و پیداست که در فاصله سال‌های ۵۵۹-۵۷۱، که خاقانی در شماخی بوده سروده شده است. چون در *دیوان خاقانی* از چند تن با لقب سیف‌الدین نام برده شده، در باره «فرمانفرمای شماخی» نظرات مختلفی ابراز گردیده است. در *کلیات خاقانی* چاپ هندوستان، سیف‌الدین دارای در بند و سیف‌الدین موصلی را می‌توان دید. از آنجایی که خاقانی ممدوح خود را «سپهدار اسلام، منصور اتابک / که کمتر غلامش قدرخان نماید» می‌خواند، می‌توان تصور کرد که شعر به نام شمس‌الدین اتابک ایلدگز سروده شده و منظور از سیف‌الدین همان ایلدگز بوده است... اتابک در سال ۵۷۰ در شماخی بوده است....

به سبب برخی تغییراتی که در متن این شعر پیدا شده و همچنین جابه‌جایی برخی ابیات، بدیع‌الزمان فروزان‌فر دچار اشتباه شده و سیف‌الدین اتابک منصور را شهریار شروان پنداشته است...

در متن شعر، اتابک نه به عنوان فرمانروای شروان بلکه به مثابه دوستی نیرومند و محبوب اخستان نشان داده شده است. اخستان، خاقان دولت مستقل و مستحکمی بوده است.

خاقانی این قصیده را در مجلس شروان‌شاه فی‌البداهه سروده است. در اینکه اخستان به ایلدگرها متکی بوده و از آن‌ها کمک می‌گرفته شکی نیست. اتابک ممکن است که قبل از نخستین جنگ ابخاز (سال ۵۵۶) و همچنین بعد از آن به شماخی آمده باشد؛ لیکن در این زمان، منوچهر شروان‌شاه بوده است. در جنگ دوم که در سال ۵۷۰ اتفاق افتاد، شروان از دو طرف تحت فشار بود. احتمال اینکه اتابک در این سال‌ها به شماخی آمده باشد بیش‌تر است. وجود شروان برای حفظ آذربایجان دارای اهمیت بود. بعد از جنگ ابخاز اتابک فرصت آمدن به شروان را نداشته است؛ زیرا در همان ایام، ابتدا زنش و بعد خودش از دنیا می‌روند.

این سخنان کندلی گویا مورد پذیرش برزگر خالقی نیز قرار گرفته؛ چرا که آن را عیناً در آغاز شرح خویش بر این قصیده نقل کرده است. («برزگر خالقی، ج ۱، ص ۵۵۱) اما محمد استعلامی تنها شارحی است که سخن مصححان *دیوان* را نپذیرفته؛ به نظر او ممدوح یک نفر، یعنی اخستان است و حضور ممدوح دوم به دلیل حواس‌پرتی شاعر بوده است. وی در مقدمه شرح خویش بر این قصیده (ج ۱، ص ۴۵۷) نوشته است:

این قصیده و یازده قصیده دیگر این مجموعه در ستایش اخستان است... در دست‌نویس‌های *دیوان* و در تصحیح سجّادی، در عنوان این قصیده به ستایش فرماندار شهر شماخی مرکز شروان اشاره شده، اما در این ۱۱۵ بیت اشاره روشنی به او نیست، و همه جا سخن از شروان‌شاه اخستان و خاقان ایران (!) است. در بیت‌های ۵۶ و ۵۷ هم

اشاره‌ای به سلطان سلجوقی عراق می‌آید که شروان شاهان خراجگزار او بوده‌اند، و می‌دانیم که در قصاید بلند خاقانی، گاه خود او رشته سخن را گم می‌کند و ارتباط ابیات ابهام دارد.

جمع‌بندی دیدگاه‌ها در مورد ممدوح یا ممدوحان قصیده:

۱. نسخه «ل» (بریتیش میوزیوم لندن) که نسخه اساس تصحیح سجّادی است در مورد ممدوح قصیده ساکت است.
۲. نسخه مجلس ممدوح را سیف‌الدین صاحب موصل دانسته است.
۳. نسخه پاریس به سیف‌الدین دارای در بند اشاره کرده است.
۴. دو نسخه خطی آستان‌قدس از ممدوح با عنوان السلطان سیف‌الدوله و الدین و عنوان اجمالی سیف‌الدین یاد کرده‌اند.
۵. میکروفیلم‌های شماره ۱۹۶۶ و ۷۳۵۱ و استعلامی ممدوح را اخستان دانسته‌اند.
۶. بدیع‌الزمان فروزان‌فر سیف‌الدین اتابک منصور، حکمران شماخی، را ممدوح خاقانی در شاهد جان معرفی کرده است.
۷. مصححان خاقانی، ۸ یعنی علی عبدالرسولی و سیدضیاءالدین سجّادی دو نفر، یعنی سیف‌الدین اتابک منصور، فرمانروای شماخی، و اخستان را ممدوح این قصیده بر شمرده‌اند.
۸. غفّار کندلی هریسچی از اتابک شمس‌الدین ایلدگز و اخستان یاد کرده است.

نگاهی به قصیده و ابیات مدحی آن

برای نشان دادن علت این تشبث آرا و نیز نقد و بررسی آن و نشان دادن ممدوح واقعی قصیده چاره‌ای نداریم جز آنکه ابیات مدحی آن را که می‌تواند به نحوی به ممدوح یا ممدوحان آن اشاره داشته باشد، اجمالاً از نظر بگذرانیم. در قصیده «نماید» این ابیات می‌توانند به شروان شاه جلال‌الدین اخستان اشاره کنند:

رکاب است چو حلقه نیزه‌داران
که عیدی به میدان خاقان نماید
بین دست خاصان که چون رمح خاقان
به حلقه‌ربایی چه جولان نماید

(ابیات ۲۴-۲۵)

جهان زیور عید برینداز نو
مگر مجلس شاه شروان نماید
رود کعبه در جامه سبز عیدی
مگر بزم خاقان / ایران نماید

(ابیات ۵۳-۵۴)

شهنشاه اسلام خاقان کبر
که تاج سر آل سامان نماید

(بیت ۶۹)

سر آل بهرام کز بهر تیغش
سر تیغ بهرام افسان نماید

(بیت ۷۱)

جهان دار شاه / اخستان کز طبیعت
کیومرث تهمورث امکان نماید

(بیت ۷۳)

ز گل شکر لفظ و تفّاح خلّش
شماخی نظیر صفاهان نماید

(بیت ۸۸)

در اعجاز تیغ ملک بوالمظفر
سپهر از سر عجز حیران نماید

(بیت ۱۰۴)



ابیات یادشده وضوحی نزدیک به تصریح به شروان شاه اخستان دارند؛ چرا که خاقان در ابیات ۲۴ و ۲۵ لقب شناخته‌شده اخستان است و شاه شروان در بیت ۵۳ کسی جز او نمی‌تواند باشد و خاقان ایران نیز در بیت ۵۴ اگر چه بر قامت پادشاهان قدرتمندتر روزگار که در بخش‌های غربی و مرکزی ایران صاحب شوکت بوده‌اند بیش‌تر راست می‌آید، با مبلغی مبالغه بر او نیز صدق می‌کند؛ و به همین گونه است شهنشاه اسلام و خاقان اکبر؛ اگرچه اخستان را با عنوان خاقان کبیر می‌شناخته‌اند و خاقانی بارها او را با همین لقب ستوده است. اما سرآل بهرام نیز تنها بر اخستان صدق تواند کرد؛ چرا که خاندان او به «بهرامیان» شهره بوده‌اند و خود را در نسب به بهرام گور می‌رسانده‌اند (مینورسکی، ص ۲۵۶؛ سجادی، مقدمه دیوان خاقانی، ص سی و چهار و نیز دیوان صص ۲۸۲، ۳۹۶ و...) بیت ۸۸ نیز بی‌تردید باید در ستایش اخستان سروده شده باشد، چرا که شماخی کرسی و پایتخت ولایت شروان و مقر حکومت اخستان بوده و به‌خلاف نظر مرحوم فروزان‌فر نمی‌توانسته حکومتگاه شخص دیگری، اعم از سیف‌الدین اتابک منصور یا دیگری باشد! طبعاً بوالمظفر نیز در بیت ۱۰۴ کنیه ابوالمظفر اخستان است و باید به او اشاره داشته باشد. ضمناً نسخه بدل بیت ۵۱ که مربوط به نسخه اساس مرحوم سجادی هم هست و علی‌القاعده باید در متن می‌آمد، به گونه‌ای است که جز ستایش اخستان را بر نمی‌تابد:

بوین [ببین] دست گشتاسب کز پیش خسرو به کین سیاوش چه برهان نماید (خاقانی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۹)

چون بی‌شک «گشتاسب» خنیاگر دربار اخستان بوده است و خاقانی باز هم در صفحات ۳۹۴ و ۸۴۵ دیوان از او یاد کرده است.

این ابیات با توجه به آنچه عرض شد، این ظرفیت را داشتند که در ستایش اخستان سروده شده باشند؛ اما در کنار این ابیات، ابیاتی نیز در قصیده خاقانی هست که به هیچ‌وجه نمی‌توانند در ستایش شاه شروان باشند:

سر خسروان افسر آل سلجق
که سائس تر از آل ساسان نماید

(بیت ۵۷)

سپهدار اسلام منصور اتابک
که کمتر غلامش قدرخان نماید

(بیت ۷۰)

و در نسخه بدل بیت ۷۳ به روایت نسخه‌های مجلس و پاریس که عبدالرسولی (ص ۱۲۹) نیز آن را در حاشیه با تصریح به «اصح بودن» آن آورده است:

ملک سیف دین شاه غازی که ذاتش
کیومرث تهمورث امکان نماید

بی‌شک «سر خسروان افسر آل سلجق» و «اتابک» متناسب با اخستان نیست، زیرا او نه از آل سلجوق بوده و نه از اتابکان به شمار می‌آمده است. سیف‌الدین نیز بی‌شک لقب او نبوده است.

علت اختلاف نظرها در ممدوح قصیده

در بدو امر، با وجود چنین تصریحاتی که در ابیات قصیده دیده می‌شود، به نظر می‌رسد که نباید هیچ تردیدی در ممدوحان و مخاطبان آن وجود داشته باشد. پس این همه اختلاف نظر از کجا پدید آمده است؟

علی‌رغم آنچه گذشت، چیزی که سبب اختلاف نظر کاتبان و شارحان و خاقانی‌شناسان در تعیین ممدوح یا ممدوحان قصیده شده اختلاف نسخه‌های دیوان خاقانی در دو دسته از ابیاتی است که به آن‌ها اشاره رفت. به این معنی که از یک سو بیت‌های ۵۷ و ۷۰ و نیز نسخه بدل یادشده از بیت ۷۳ که به ممدوحی دیگر، به جز اخستان، اشاره دارند در نسخه «ل» نیامده‌اند و از سوی دیگر، نشانی از بیت‌هایی که می‌توانند تقریباً اشاره قطعی به اخستان داشته باشند (یعنی بیت‌های ۲۴-۲۵ و ۵۳-۵۴ و ۶۹ و ۷۱ و ۷۳ و ۸۸ و ۱۰۴ و نسخه بدل یادشده از بیت ۱۲۹) یا اساساً در برخی نسخه‌ها دیده نمی‌شود، یا به روایتی آمده‌اند که ارتباط آن‌ها به اخستان را منتفی یا تضعیف می‌کند. به عنوان مثال بیت ۲۴ که به واسطه کلمه خاقان می‌توانست به اخستان اشاره داشته باشد در نسخه‌های مجلس و پاریس به

صورت «اقران» ضبط شده و بیت ۲۵ که در آن نیز کلمه *خاقان* دیده می‌شود، در دو نسخه مزبور به این شکل ضبط شده است: «بین دست ماهان که در بزم شاهان» که هیچ دلالتی بر خاقان شروان نمی‌تواند داشته باشد. به همین قیاس بیت‌های ۵۳ و ۵۴ که به *شاه شروان* و *شاه ایران* اشاره دارند در نسخه مجلس و دو نسخه آستان قدس نیامده‌اند و بیت ۶۹ نیز که تعبیر *خاقان اکبر* در آن آمده - با وجود تأملی که در مصداق این تعبیر می‌تواند وجود داشته باشد؛ چون همان‌گونه که گفتیم لقب اخستان خاقان کبیر بوده است نه خاقان اکبر - نیز در نسخه مجلس نیست و همین نسخه و نسخه پاریس بیت ۷۱ را که تعبیر «آل بهرام» در آن ذکر شده ندارند و بیت ۷۳ را نیز که در آن به نام اخستان تصریح شده فاقدند و به جای اخستان به «سیف‌الدین شاه غازی» تصریح کرده‌اند و بیت ۸۸ که در آن به شماخی، پایتخت اخستان اشاره شده نیز در نسخه مجلس نیست و در نسخه پاریس با تفاوتی در عبارت نقل شده است و سرانجام نشانی از بیت ۱۰۴ نیز که کنیه اخستان در آن آمده در نسخه مجلس و آستان قدس وجود ندارد!

سه روایت از قصیده شاهد جان

بنابر آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که سه روایت از قصیده شاهد جان یا «نماید» وجود دارد:

(الف) روایت نسخه لندن که تنها ابیات مربوط به اخستان را آورده؛

(ب) روایت نسخه مجلس که فقط ابیات ممدوح دوم را ذکر کرده؛

(ج) روایت نسخه‌هایی که اجمالاً مشتمل بر هر دو دسته ابیات است.

بدون شک تصحیح دقیق *دیوان خاقانی* بدون در نظر گرفتن این سه روایت ممکن نیست و چنانچه به دلایلی ثابت شود که برخی از روایت‌ها اصالت بیش‌تری دارد، باید ابیاتی از چاپ‌های موجود را به حاشیه راند و نسخه‌بدل‌های دیگری را جانشین کرد.

بر اساس آنچه گذشت، دو حدس به نظر می‌رسد:

(الف) خاقانی دو قصیده در وزن و ردیف و قافیه یکسان برای دو ممدوح، یکی اخستان و دیگری سیف‌الدین نامی که بعداً در مورد هویت او سخن خواهیم گفت سروده است، اما راویان و گردآورندگان و کاتبان *دیوان* این دو قصیده را با یکدیگر درآمیخته‌اند و به صورت قصیده دو مطلعی موجود بازسازی کرده‌اند.

(ب) خاقانی این قصیده را برای یکی از ممدوحان یادشده، ترجیحاً سیف‌الدین، سروده، اما بنابر مصالح و ملاحظاتی، مثل دریافت صله مضاعف یا احتمال حساسیت دربار اخستان و پدید آمدن دردسر سیاسی و یا کم‌لطفی ممدوح نخستین از این کار پشیمان شده و با افزودن ابیاتی ممدوح را تغییر داده یا آن را برای از بین بردن شائبه‌های سیاسی و نشان دادن ارادت خود به شاه شروان به دو نفر اتحاف کرده است. چنان‌که می‌دانیم تقدیم یک قصیده به دو ممدوح در تاریخ ادبیات ایران امر بی‌سابقه‌ای نیست.

به نظر می‌رسد یکی از این دو دلیل و احتمال، و ترجیحاً دومی باعث شکل گرفتن سه روایت مزبور از قصیده و پدید آمدن ابهام و در نتیجه اختلاف نظر گردآورندگان *دیوان* و ناسخان بعدی و شارحان و خاقانی‌شناسان شده باشد.^۱

۱- پیش از این علی صفری آق‌قلعه ضمن بررسی دست‌نویس وین از تحفه‌العراقین (ختم‌الغرائب) با چاپ یحیی قریب از همان اثر این احتمال را مطرح کرده که دو تحریر جداگانه به دست خود شاعر از این منظومه پدید آمده و به دو ممدوح اتحاف شده باشد. (← صفری آق‌قلعه، علی «اختلاف ختم‌الغرائب» (=تحفه‌العراقین) دست‌نویس وین با چاپ دکتر یحیی قریب و احتمال تدوین متن در دو تحریر جداگانه توسط خود شاعر» آینه میراث، تابستان و پاییز ۱۳۸۵، پیاپی ۳۳، ۳۴، صص ۳۶۰-۳۶۸)

نقد دیدگاه‌ها

پیش از این به اقوال خاقانی‌شناسان معاصر دربارهٔ ممدوح یا ممدوحان این قصیده اشاره کردیم. اینک این مجال فراهم آمده است که بر اساس قراین درون‌متنی و مستندات تاریخی موجود به نقد آن‌ها بپردازیم و از این طریق زمینه را برای شناخت ممدوح یا ممدوحان واقعی قصیده فراهم آوریم.

پیش‌تر گفتیم که استاد بدیع‌الزمان فروزان‌فر، بر اساس آنچه در *سخن و سخنوران* (ص ۶۳۸) آمده، بر آن بوده‌اند که ممدوح قصیده یک نفر است و او سیف‌الدین اتابک منصور نامی است که در زمانی نامعلوم بر شماخی و شروان حکم می‌رانده و آغاز و انجام شهریاری او معلوم نیست، و اگر ابیاتی که او را سر آل بهرام و خاقان اکبر نامیده الحاقی نباشد یکی بوده است از خاندان شروان‌شاهان و...

در نقد این دیدگاه کافی است اشاره کنیم که طبق تحقیقات بارتولد و هادی حسن (مینورسکی، ص ۲۵۸-۲۵۹) سلسلهٔ شروان‌شاهان در روزگار خاقانی و پس از آن، بر اساس اسناد تاریخی، از جمله سکه‌های برجامانده از آنان، کاملاً شناخته شده است و شخصیت ناشناسی از آنان در این روزگار وجود ندارد. در این سلسله هرگز به سیف‌الدین اتابک منصور نامی اشاره نشده است. اگر چنین پادشاهی در آن روزگار بر شروان شهریاری کرده بود، در مآخذ تاریخی و سکه‌های برجای مانده و دست کم در *دیوان خاقانی* و دیگر شاعران شروانی آن دوران اشاره‌ای دیگر به او یافت می‌شد. ضمن اینکه شروان‌شاهان هرگز «اتابک» نبوده‌اند و بدین نام خوانده نشده‌اند. اتابکان، چنان‌که می‌دانیم، معلمانی بوده‌اند که به شاهزادگان سلجوقی آداب و فرهنگ درباری می‌آموختند و شماری از آنان، به واسطهٔ نفوذی که در دربار می‌یافتند به مقامات عالی، مثل وزارت و سپهسالاری، می‌رسیدند و احیاناً قدرت را به دست می‌گرفتند. به نظر می‌رسد سخن استاد فروزان‌فر احتمالی است که صرفاً بر اساس ظواهری از ابیات و مضامین قصیده، و نه بر پایهٔ مستندات تاریخی مطرح شده است.

غفار کندلی (صص ۵۱۳-۵۱۴) یکی دیگر از محققان معاصر است که در مورد ممدوحان این قصیده سخن گفته است. او خوشبختانه این هوشمندی را داشت که متوجه شود هیچ‌یک از اتابک منصور، فرمانروای شماخی، و سیف‌الدین دارای در بند نمی‌توانند ممدوح و مخاطب این قصیده باشند؛ لذا به جستجوی ممدوحی دیگر برآمد و این احتمال را مطرح کرد که ممدوح قصیده، در کنار اخستان، اتابک اعظم شمس‌الدین ایلدگز (متوفی ۵۷۱ ق) باشد. ظاهراً تنها دلیل کندلی، علاوه بر توجه به روابط سیاسی ایلدگز و شروان‌شاه، این بیت خاقانی است که در آن قدرخان را کمتر غلام ممدوح خویش دانسته است:

سپهدار اسلام منصور اتابک که کمتر غلامش قدرخان نماید

(خاقانی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۰)

ظاهراً کسی که می‌توانسته در آن روزگار از چنان مهابتی برخوردار باشد که قدرخان - حاکم مشهور سمرقند و معاصر سلطان سنجر یا پادشاه ختن در روزگار سلطان محمود غزنوی - کمتر غلامش محسوب شود، به نظر کندلی، اتابک اعظم ایلدگز بوده است. او بر اساس این نظریه که رابطهٔ مستحکمی میان حکومت شروان و ایلدگرها وجود داشته، این‌گونه تصور می‌کند که اتابک شمس‌الدین ایلدگز، در زمانی که خطر ابخازیان شروان را تهدید می‌کرده به شروان رفته و خاقانی قصیدهٔ مزبور را فی‌البداهه در مجلس اخستان، که لابد به افتخار مهمان عالی‌قدری چون اتابک اعظم برپا شده انشاء کرده است!

در نقد سخن کندلی همین بس که هیچ مستند تاریخی آن را حمایت نمی‌کند و از حد تحلیل و احتمال فراتر نمی‌رود. اگر کندلی کمترین مستند تاریخی در این زمینه در دست داشت آن را ذکر کرده بود. بدیهی است که افراد قدرقدرت دیگری نیز در آن روزگار وجود داشته‌اند که بتوانند از نظر شاعر ستایشگری چون خاقانی سپهدار اسلام تلقی شوند و کمتر غلامشان قدرخان شمرده شود!

کندلی دو تاریخ را برای این سفر احتمالی ذکر می‌کند: قبل از سال ۵۵۶ ق و قبل از ۵۷۰؛ این در حالی است که

خود او اقرار می کند که تاریخ نخست مربوط به دوران منوچهر شروان شاه است؛ یعنی روزگاری که اخستان هنوز به قدرت نرسیده و نمی توانسته ممدوح خاقانی در این قصیده باشد.

کندلی دو دلیل برای حضور ایلدگز در سال ۵۷۰ در شماخی آورده که دانستن آن خالی از تنوعی نیست! او در صفحه ۵۱۳ کتابش می نویسد:

به دلایل زیر، اتابک در سال ۵۷۰ در شماخی بوده است... :

در این سالها، خاقانی بیش از هر وقت دیگر از آبادانی شروان در سایه رهبری اخستان سخن گفته است:

ز گلشگر لفظ و تفاح خلقش شماخی نظیر صفاهان نماید

همچنین از دردسرهایی که زبانش پیش آورده شکایت کرده است. شاعر که عدالت را آیت خدا می دانسته و در راه اجرای عدالت تبلیغ و تلاش می کرده، دچار مصیبت های بی حد و مرئی شده بود:

رباب از زبانها بلا دید چون من بلا بیند آن کو زبانندان نماید

به راستی معلوم نیست که بین این دو نکته و حضور ایلدگز در سال ۵۷۰ ق در شماخی چه ربطی وجود دارد و این محقق مرحوم چگونه می خواسته به کمک این ادله به ادعای غیرمستند خویش از لحاظ تاریخی پل بزند! در مجموع، چنان که گفتیم، سخن کندلی از یک حدس کلی فراتر نمی رود. او حتی به این سوال ساده پاسخ نمی دهد که اگر مخاطب قصیده شمس الدین ایلدگز بود، خاقانی چرا به جای این لقب مشهور او را «سیف الدین» نامیده است؟ از تناقض های غفار کندلی در این بخش، یکی هم این است که از سویی ادعا می کند: «اخستان خاقان دولت مستقل و مستحکمی بوده» (ص ۵۱۴) و از سویی درست دو سطر بعد می افزاید: «در اینکه اخستان به ایلدگزا متکی بوده و از آنها کمک می گرفته شکی نیست!»!

واقعیت آن است که از روزگار ملکشاه سلجوقی (۴۸۵-۴۶۵ق) و عبور وی از شروان به سال ۴۷۱ ق از آن و شروان خراجگزار سلجوقیان بوده است (مینورسکی، ص ۱۲۴) و شروان شاهان چون پاسداران مرزهای شمالی این امپراتوری در برابر هجوم اقوام نامسلمان شمال خزر بوده اند از حمایت کلی سلاجقه برخوردار بوده اند، اما این موضوع سفر و حضور اتابک ایلدگز را در روزگار اخستان و اینکه این قصیده را خاقانی در مدح او سروده باشد ثابت نمی کند. حداقل این است که در قصیده «شاهد جان» هیچ قرینه ای در اثبات یا تقریب این ادعا به ذهن یافت نمی شود. در ابتدای مقاله و در هنگام ذکر اقوال محققان معاصر یادی هم از مولف محترم نقد و شرح قصاید خاقانی کردیم. ایشان معتقد بودند که در قصیده همه جا سخن از اخستان شروان است و اگر در یکی دو بیت به سلطان سلجوقی عراق اشاره شده، از این باب است که «می دانیم... در قصاید بلند خاقانی، گاه خود او رشته سخن را گم می کند و ارتباط ابیات ابهام دارند.»

به نظر می رسد که سخن این استاد گرامی را باید نوعی مطایبه علمی تلقی کرد؛ چون اسناد حواس پرتی و گم کردن رشته سخن، آن هم به شاعری با توانایی ذهنی خاقانی، هنگامی محلی از اعراب خواهد داشت که هیچ توجیهی از لحاظ منطقی و علمی برای محتوای قصیده نداشته باشیم. شارح محترم می باید برای اثبات سخن خویش، حداقل باید به یک مورد از حواس پرتی های شاعر در سرتاسر دیوان هفده هزار بیتی او اشاره می فرمودند تا امکان داوری در باب سخن ایشان فراهم شود!

بدیهی است وقتی سخن مرحوم فروزان فر را که از شخصی مجهول الهویه به نام سیف الدین اتابک منصور فرمانروای شماخی به عنوان ممدوح این قصیده نام برده بود کنار بگذاریم، دیدگاه علی عبدالرسولی نیز که همین شخص را یکی از ممدوحان خاقانی دانسته (خاقانی (۱۳۵۷) مقدمه، ص ح) و در سرآغاز قصیده (همان، ص ۱۲۵) نیز از او به عنوان یکی از دو ستوده خاقانی یاد کرده نمی تواند وجهی از صحت داشته باشد؛ همان گونه که نظر مرحوم سجادی نیز که منطبق بر دیدگاه مرحوم عبدالرسولی است قابل دفاع نخواهد بود.

ضمناً بدیهی است که در روزگار خاقانی شماخی کرسی و پایتخت ولایت شروان بوده و فرمانروای دیگری جز منوچهر و اخستان شروان‌شاه نداشته و به هیچ وجه نمی‌توان تصور کرد که اتابکی به نام سیف‌الدین منصور در آن دوران، در کنار شروان‌شاه بر آن حکمروایی کرده باشد. به نظر می‌رسد «منصور» نیز که در بیت ۷۰ آمده صفت ممدوح است نه نام او؛ چون در میان اتابکان شخصیتی بدین نام دیده نمی‌شود. در این صورت تنها دو دیدگاه در مورد ممدوح دوم قصیده- در صورتی که اخستان را هم ممدوح نخست آن بدانیم - باقی می‌ماند:

- (الف) ممدوح، سیف‌الدین دارای دربند است. (نظر نسخه پاریس)
 (ب) ممدوح، سیف‌الدین صاحب موصول است. (نظر نسخه مجلس)

سیف‌الدین دارای دربند کیست؟

سیف‌الدین مظفر بن محمد دارای دربند از ممدوحان شناخته‌شده خاقانی است (خاقانی، ۱۳۸۶، مقدمه، ص ۳۷ و یک). خاقانی از صلوات و هدایای او بهره‌مند بوده و در قصیده‌ای (صص ۱۸۶-۱۹۰) او را ستوده است. خاقانی در صفحه ۸۱۴ دیوان نیز به سیف‌الدین نامی اشاره کرده که می‌تواند همین شخص باشد. سیف‌الدین مزبور از حاکمان عرب‌نژادی بوده که بر دربند یا باب‌الباب امارت داشته‌اند و خاقانی (۱۳۸۶، ص ۱۹۰) به این نکته و بخشندگی عربی او که از آن بهره‌مند شده اشاره دارد:

شاهای عرب‌نژادی و هستی به خلق و خلقت شاه بشر چو احمد و نرّ عرب چو حیدر

و به دلیل همین عرب‌بودن اوست که یک قصیده عربی (دیوان، صص ۹۵۳-۹۵۶) نیز به او تقدیم کرده و ضمن ذکر نام و نسب دقیق او، یعنی «مظفر بن محمد السالمی الهاشمی» تفاخر و عزت عرب را به واسطه وجود او و نسب او یادآور شده است:

خضع الوری لمظفر بن محمد
 قد عزت العرب الاعاجم عزه
 و محمد فاق الوری بمظفر...
 بالسالمی الهاشمی المخبر
 (دیوان، صص ۹۹۴-۹۵۵)

امیران دربند، از جمله سیف‌الدین مزبور، نسب به هاشم بن سراقه السالمی می‌رسانند که از طرف خلیفه مهتدی (۲۵۵-۲۵۶ق) برای نبرد با مهاجمان شمالی، خصوصاً خزران، به دربند مامور شد و این سلسله را بنا نهاد. (مینورسکی، ص ۲۳۴) البته نام او باید همان‌گونه که خاقانی نوشته سالمی باشد نه سلمی. «الملك العادل مظفر بن محمد بن خلیفه» عنوانی است که به روی سکه‌های او به تاریخ ۵۵۵-۵۵۹ق دیده می‌شود و با نام المقتفی (۵۳-۵۵ق) و المستنجد (۵۵۹-۵۶۶ق) از خلفای بغداد همراه است (همان، ص ۲۷۰)

نقد دیدگاه اول:

به نظر می‌رسد که سیف‌الدین دارای دربند نمی‌تواند ممدوح خاقانی در این قصیده باشد؛ زیرا، چنان‌که در قصیده تصریح شده، ممدوح «اتابک» (بیت ۷۰) و کنیه او «ابوالمظفر» (بیت ۱۰۴) است و این دو ویژگی بر سیف‌الدین فرمانروای دربند منطبق نیست؛ چرا که عرب‌نژاد بودن او با اتابک بودن وی سازگار نیست، اتابکان ترک بوده‌اند؛ ضمن اینکه متداول نیست کسی را که نامش «مظفر» است به کنیه ابوالمظفر بخوانند. علاوه بر این‌ها توصیفات که خاقانی درباره ممدوح قصیده آورده، مثل «شاه ایران» بر امیر منطقه کوچکی چون دربند چندان سازگار نیست. تصاویر حماسی سروده خاقانی نیز بیشتر شایسته یک فاتح و سردار صف‌شکن است. خاقانی در سروده‌های خود سیف‌الدین دربند را بیش‌تر به عدالت و بزرگواری و بخشندگی و نسب شریف سروده است تا دلاوری و لشکرشکنی؛ البته دلیل اخیر تنها یک قرینه ذوقی است، چون شاعران در به کار بستن صنعت اغراق و مبالغه معمولاً حدی قائل نبوده‌اند!

بنابر این متعین است که ممدوح قصیده را سیف‌الدین صاحب موصل بدانیم که در عنوان نسخه مجلس به نام او اشاره شده و در نسخه بدل بیت ۷۳ از همان نسخه نام وی این‌گونه ذکر شده است:

ملک سیف دین شاه غازی که ذاتش کیومرث تهمورث امکان نماید

به نظر می‌رسد مشخصات این شخص، چنان‌که خواهد آمد، بر ممدوح قصیده خاقانی تطابق تام دارد.

سیف‌الدین اتابک غازی بن مودود زنگی، معروف به غازی دوم (متوفی ۵۷۶ ق)

این شخصیت که نام او از فهرست ممدوحان خاقانی ساقط شده و کسانی که چیزی در شرح احوال این شاعر بزرگ نوشته اند اشاره ای به وی نکرده‌اند، از اتابکان موصل یا آل زنگی بوده است. آل زنگی سلسله‌ای ترک‌نژاد بودند از غلامان سلاجقه و منسوب به عمادالدین زنگی. اینان از ۵۲۱ تا ۶۲۴ ق بر شام و مصر و جزیره حکومت کردند. سیف‌الدین غازی دوم یکی از افراد شاخه اتابکان موصل از این سلسله است. سیف‌الدین غازی بعد از پدرش قطب‌الدین مودود (حک ۵۴۴-۵۶۵ ق) و عمویش سیف‌الدین غازی اول (۵۴۱-۵۴۴ ق) به قدرت رسید.^۱

خاقانی از دیرباز رابطه خوبی با دربار اتابکان موصل داشته و در *تحفه‌العراقین* به تفصیل زبان به ستایش این شهر و وزیر صاحب موصل جمال‌الدین اصفهانی گشوده که پدر جلال‌الدین ابوالحسن علی بن جمال‌الدین، وزیر سیف‌الدین غازی بوده است. سیف‌الدین، جلال‌الدین را به سال ۵۷۱ ق به وزارت برگزید. (ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۳۴) خاقانی همچنین وزیر و سپهسالار سیف‌غازی، یعنی جمال‌الدین قایماز را در *دیوان خویش* (صص ۸۵۳-۸۵۴) در قطعه مفصلی بدین مطلع ستایش کرده است:

مدار ملک جهان بر مجاهدالدین است که چرخ بارگه احتشام او زبید

و در همان قطعه این گونه از اتابک سیف‌الدین غازی یاد کرده و او را با ملک‌شاه سلجوقی، و مجاهدالدین وزیر او را با نظام‌الملک طوسی مقایسه کرده و جهانگیری سیف‌الدین را وابسته به سعی او دانسته است:

اتابک است ز بهر نظام گوهر ملک ملک شاهی که مجاهد نظام او زبید

(همان، ص ۸۵۳)

به سعی اوست جهانگیر گشته سیف‌الدین که پر نسر فلک بر سهام او زبید

(همان، ص ۸۵۴)

به نوشته ابن اثیر (ج ۱، ص ۴۲۸) سیف‌الدین به سال ۵۷۱ ق مجاهدالدین را به سپهسالاری خود برگزیده است. نکته جالب توجه دیگر وجود دو نامه در *منشآت خاقانی* است که خطاب به سیف‌الدین نوشته شده و باید یکی از آن‌ها به همین سیف‌الدین صاحب موصل و دیگری به سیف‌الدین دارای در بند مربوط باشد.

نامه یازدهم (صص ۶۹-۷۳)

این نامه به «امیر سپهسالار..مرابط، سیف‌الدوله و الدین...تہمتن ایران، پهلوان ثغور آذربایجان...» نوشته شده است. خاقانی در آغاز از رسیدن «مفاوضه» او تشکر می‌کند و از اینکه موبک وی به بارگاه «خسرو راستین، کی خسرو زمان و زمین... مؤید آل سلجوق و آل عباس... اعظم اتابک» نزول یافته و به او پیوسته است، ابراز شادمانی می‌کند و آن را اتصالی سعد و از قبیل اتصال تہمتن به کی خسرو و خضر به اسکندر و بهرام به خسرو پرویز و ... می‌شمارد. خاقانی این دیدار را مشابه پیوستن محمود غزنوی در اوان کار خویش به نوح بن منصور سامانی می‌داند و با توجه به اینکه محمود نیز چون این ممدوح ملقب به سیف‌الدوله و الدین بوده این نکته را به فال نیک می‌گیرد و

۱- در مورد این سلسله و اعضای آن از جمله «مقاله صادق سجادی در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (ج ۲، ذیل "آل زنگی")» و از مآخذ کهن ← ابن خلکان، وفيات الاعیان، ذیل «الغازی ابن مودود» و ابن اثیر، الکامل، جلد یازدهم.

بشارت می‌دهد که ممدوح نیز از این پیوستن «صد هزار غنایم عزت و فتوح رتبت ادخار کرده باشد». (خاقانی، ۱۳۴۹، ص ۷۱) خاقانی در ادامه از این‌که به دلیل تنگی وقت نتوانسته مکتوبی مفصل‌تر بنویسد عذر می‌خواهد و ابراز امیدواری می‌کند که «صدر... محترم مکرم همام‌الدین» در خدمت و نامه‌ای که خواهد نوشت از جانب او عذر وافی خواهد خواست. (همان، ص ۷۱-۷۲)

به نظر مصحح محترم منشآت، منظور از همام‌الدین در اینجا همان همام‌الدین حاجب است که خاقانی در قصیده‌ای به مطلع: «شهری به فتنه شد که فلانی از آن ماست...» او را ستایش کرده است. (همان، ص ۴۵۳)

به نظر می‌رسد که مخاطب این نامه نیز سیف‌الدین صاحب موصل است، چرا که تعبیر «پهلوان ثغور آذربایجان» و «مؤید آل سلجوق» بیش از هرکس با او که یکی از اتابکان سلجوقی است تناسب دارد؛ به‌ویژه اینکه قلمرو سیف‌الدین امیر دربند شامل آذربایجان نمی‌شده است. اما در مورد مضمون نامه این نکته گفتنی است که مقصود خاقانی از دیدار مزبور، ظاهراً ملاقات سیف‌غازی با اتابک اعظم ایلدگز است که از وی با عنوان «اعظم اتابک» در متن نامه یاد شده است.

می‌دانیم که سیف‌الدین از حمایت ایلدگز برخوردار بوده و روابط صمیمانه بین آنان وجود داشته است. این اثر در ضمن حوادث سال ۵۶۶ق (۱۳۸۶، ج ۱۱، ص ۳۶۳) به حمایت ایلدگز از سیف‌غازی در برابر عمویش، نورالدین، اشاره کرده است.

نامه سیزدهم (صص ۸۵-۹۲)

این نامه که از زیباترین مکتوبات خاقانی است، در حقیقت سپاس‌نامه‌ای است به آستان سیف‌الدین که خانه‌ای بزرگ و «ایوانی زرنگار» (همان، ص ۸۹) و کنیزکی بسیار زیبا به وی بخشیده است. خطاب خاقانی در آغاز نامه به آفتاب یادآور خطاب دیگر اوست به آفتاب در قصیده‌ای که در مدح امیر دربند و شکر بخشش‌های او (خاقانی، ۱۳۱۶، صص ۱۸۶-۱۹۰) با این مطلع سروده است: «چون آه عاشق آمد صبح آتش معنبر...». خاقانی در سرآغاز این نامه ضمن اشاره به نام ممدوح و مخاطب خویش آورده است:

ای آفتاب که پرتو نور اعظمی و همخانه مسیح مریمی، می‌نماید که غبار مشک‌آلود از کوبه سعادت پیوند خدایگان عادل غازی... سیف‌الدوله و الدین... تاجدار ایران... صیقل صفحه‌چهره توست... (خاقانی، ۱۳۴۹، ص ۸۵)

خاقانی سپس به توصیف شهر ممدوح که در دامنه «الآن کوه»^۱ واقع است می‌پردازد و به «حسن حریم» آن اشاره می‌کند (ص ۸۵):

مگر از گریبان مسیح و آستین مریم می‌آیی، یا بر پروز دامن آن کوه گذشته‌ای، غبار معسکر خدایگان پذیرفته‌ای،
حسن حرم و صحن ارم دیده‌ای...

او در دیوان (۱۳۸۶، ص ۱۸۷) نیز با اشاره به کوه دربند آن را با کوه بوقبیس در مکه مقایسه کرده است:

بالله که خاک دربند آنک به کعبه ماند ها بوقبیس بالا، زمزم به دامن اندر

و حصار مشهور دربند را ذات‌البروج اعظم دانسته است:

دراجه حصارش ذات‌البروج اعظم دیباچه دیارش سعدالسعود ازهر

(همان، ص ۱۸۸)

خاقانی در نامه خویش (همان، ص ۸۶) از ظلم شروان و مردم آن نیز می‌نالد:

نی نی؛ تو آفتاب به سردابه [متن روشن: سردابه‌ای، ظلم] ظلم شروان و مردم آن که گزدم کاشان دارد چه کار داری!؟

۱- این‌که کوه دربند آن‌کوه نامیده می‌شده نکته تازه‌ای است که تنها در دیوان خاقانی آمده؛ سایر منابع از آن با نام کوه «جلغن» (مینورسکی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۹) یاد کرده‌اند.

که یادآور گله‌های خاقانی از شرّ شروانیان در قصیده مزبور است:

ای نورزای چشمه دیدی که چند دیدم در چاه شرّ شروان ظلمات ظلم بی‌مرّ
(خاقانی، ۱۳۸۶، ص ۱۸۷)

بنابر شباهت‌های مضمونی موجود میان نامه شماره سیزده و قصیده « چون آه عاشق آمد صبح آتش معنبر » که در مدح سیف‌الدین حاکم دربند سروده شده، و ما به برخی از آن‌ها اشاره کردیم، می‌توان نتیجه گرفت که این نامه نیز خطاب به همین شخص نوشته شده است.

نتیجه‌گیری

با توجه به دست‌نوشته‌های قصیده شاهد جان، این قصیده دارای سه روایت است: روایتی که بر اساس ممدوح بودن شروان شاه اخستان تنظیم شده؛ روایتی که بر پایه ممدوح بودن سیف‌الدین شکل گرفته است و روایتی که ترکیبی است از دو روایت پیشین.

به دلیل درآمیختن این روایت‌هاست که کار تشخیص ممدوح قصیده دشوار شده و برخی اخستان را به تنهایی و برخی دیگر سیف‌الدین (دارای دربند یا صاحب موصل) یا اتابک منصور نامی را که او را فرمانروای شماخی دانسته‌اند، انحصاراً ممدوح قصیده دانسته‌اند و برخی نیز دو ممدوح برای قصیده در نظر گرفته‌اند.

در مورد پیدایش این روایت‌ها دو احتمال مطرح شد:

خاقانی دو قصیده با وزن و قافیه و ردیف یکسان برای دو ممدوح سروده، اما گردآورندگان دیوان او این دو قصیده را با یکدیگر درآمیخته‌اند؛

خاقانی بنابر مصلحت یا ضرورتی قصیده‌ای را که برای سیف‌الدین سروده با تغییراتی در ابیات به اخستان تقدیم کرده یا وانمود کرده خطاب به اوست.

در مورد هویت ممدوح دیگر قصیده ضمن طرح دیدگاه‌های گردآورندگان و کاتبان دیوان و سخن شارحان و خاقانی‌شناسان معاصر، و نقد یکایک آنان، بر اساس قراین درون‌متنی و تاریخی به این نتیجه رسیدیم که او کسی نیست جز سیف‌الدین غازی دوم (متوفی ۵۷۶ق) از اتابکان آل زنگی که در موصل فرمانروایی داشته است.

در این مقاله ضمن معرفی این ممدوح که نام وی در فهرست ممدوحان خاقانی در تحقیقات خاقانی‌شناسان نیامده، روابط خاقانی با تشکیلات او را توضیح دادیم و مشخص کردیم که او، ضمناً می‌تواند مخاطب نامه شماره یازده منشآت خاقانی نیز باشد؛ همان‌گونه که ثابت شد مخاطب نامه شماره سیزده منشآت نیز کسی نیست جز سیف‌الدین دارای دربند.

www.anjomanfarsi.ir

فهرست منابع:

- ۱- ابن الاثیر (۱۳۸۶ق) *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دارصادر-داربیروت.
- ۲- استعلامی، محمد (۱۳۷۸) نقد و شرح قصاید خاقانی، تهران، زوآر.
- ۳- برزگر خالقی، محمد رضا (۱۳۸۷) شرح دیوان خاقانی ۱، تهران، زوآر.
- ۴- خاقانی شروانی (۱۳۶۸) دیوان خاقانی شروانی، چاپ سیدضیاءالدین سجادی، تهران، زوآر.
- ۵- ----- (۱۳۵۷) دیوان خاقانی شروانی، چاپ علی عبدالرسولی، تهران، کتابخانه خیم.
- ۶- -----، (تحریر ۶۶۴ق) دیوان خاقانی شروانی، نسخه خطی کتابخانه بریتیش میوزیوم لندن، به شماره or.۷۹۴۲ (میکروفیلم ۱۸۷۱ دانشگاه تهران)
- ۷- -----، (بی تا) دیوان خاقانی شروانی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به شماره ۹۷۶.
- ۸- -----، (تحریر ۸۴۷ق) دیوان خاقانی شروانی، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، به شماره ۴۶۴۴ (ادبیات: ۴۰۷).
- ۹- -----، (تحریر ۸۹۸ق) دیوان خاقانی شروانی، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، به شماره ۸۳۶۸ (ادبیات: ۴۱۳).

- ۱۰- ----- (بی تا) دیوان خاقانی شروانی، نسخه خطی کتابخانه ملی ایران، به شماره ۱۷۸۲/۳۰۶۰ (میکروفیلم شماره ۱۹۶۶ دانشگاه تهران)
- ۱۱- -----، دیوان خاقانی شروانی، نسخه خطی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، به شماره ۴۳ج (میکروفیلم شماره ۷۳۵۱، دانشگاه تهران)
- ۱۲- ----- (۱۳۴۹) منشآت خاقانی، چاپ محمد روشن، تهران، دانشگاه تهران.
- ۱۳- فروزان فر، بدیع الزمان (۱۳۸۰) سخن و سخنوران، تهران، خوارزمی، چاپ پنجم.
- ۱۴- کندلی هریسچی، غفار (۱۳۷۴) خاقانی شروانی، حیات، زمان و محیط او، ترجمه میرهدایت حصار، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۵- مینورسکی، ولادیمیر فنودوریچ (۱۳۸۷) شاهان شروان و امیران دربند، ترجمه محسن خادم، تهران، کتاب مرجع.



دانشگاه هرمزگان



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir